چهار فصل بهاری

محقق، میلاد

اقتدار شاعر به میزان احاطه او بر شرایط فردی‏ و اجتماعی انسان‏های جامعه معاصرش بستگی‏ دارد.زمانی که اشعار«حافظ»،«مولوی»، «سعدی»و دیگر شاعران قرون گذشته را مرور می‏کنیم به وضوح نسبت به آنچه در زمان آنها می‏گذشته پی می‏بریم.این خصلت طبیعی شاعران‏ است که هر گاه بخواهند شعری را خلق کنند، عناصر اولیه آن را از ذهنی استخراج کنند که درگیر مسایل محیطی آنهاست.خصوصیات روحی و روانی شاعر نیز در این میان بی تأثیر نیست چه بسا در یک زمان واحد و در شرایط مکانی مشابه، دیدگاه‏های دو شاعر به صورت فاحشی با هم‏ متفاوت باشد،زیرا یکی از آسودگی خیال و آن یکی‏ تحت فشارهایی خاص به فوران شعری برسد.و همین پیچیدگی‏هاست که پژوهش در شعر و شاعری را با دشواری‏های خاص خود مواجه‏ می‏سازد.نقد،بررسی و تحلیل اشعار،منهای‏ جنبه‏های فنی آن که بستگی مستقیم به میزان آگاهی‏ فرد نسبت به حوزه ادبیات دارد،بیشتر متأثر از آمادگی روحی منتقد است،اینکه چه انگیزه‏ای او را به وادی نقد کشانده باشد یا اینکه او اساسا به دنبال‏ چیست؟

طرح موارد فوق و به ویژه پرسش اخیر مقدمه‏ای‏ بود بر نقد اشعار آقای«امیر علی مصدق»که در مجموعه‏ای تحت عنوان«گزیده ادبیات معاصر»به‏ شماره 85 در انتشارات نیستان به چاپ و نشر رسیده‏ است.

در ابتدا اگر بخواهیم همچون طبیعت،برای‏ مجموعه ایشان چهار فصل و برای هر فصلی هم‏ ویژگی مناسبی را در نظر بگیریم بی شک تمام فصول‏ اشعار او بهاری و آن ویژگی،حرارت و گرمایی‏ ملایم و روح نواز است که از لابلای الفاظ و مفاهیم‏ آن احساس می‏شود؛مثل این رباعی:

بنگر علم بهار افراشته شد روی لب هر جوانه گل کاشته شد

یعنی که به اذن دوست از چهره گل‏ با دست نسیم پرده برداشته شد

روحیه شاعر و مقابله آن با مشکلات روزمره‏ زندگی،در عالم دیالکتیک به مانند«تز»و «آنتی تزی»است که در پایان کارزار ما بین دو جناح‏ مذکور،ظهور«سنتزی»که در خور شأن شاعر باشد مورد انتظار مخاطب بوده،و امری لازم به نظر می‏رسد.

این معادله گویا در برخی از اشعار هویدا شده و محتوایی بس حائز اهمیت از خود بجا گذاشته که‏ به یک نمونه از آن که در قالب غزل جلوه نموده، اشاره می‏شود:

چشم تو آفتاب را زیر سؤال می‏برد نرگس مست خواب را زیر سؤال می‏برد

روی ترا نگویمش،ماه،از آنکه روی تو جلوه ماهتاب را زیر سؤال می‏برد

ناله نمی‏کنم چو نی،یا نکنم هوای می‏ ز آنکه لبت شراب را زیر سؤال می‏برد

گردش چشم مست تو،باده خور الست تو فرقه انشعاب را زیر سؤال می‏برد

بیهده رو سیه مکن،روی سپید نامه را ز آنکه قلم کتاب را زیر سؤال می‏برد

حرف تو آسمانی را،نیست«مصدق»از چه رو؟! نظم تو شعر ناب را زیر سؤال می‏برد

شهد و شکر بجای خود،شعر و ترانه‏های تو شاعر خشکناب را زیر سؤال می‏برد

دیگر ویژگی مشهود این مجموعه،روح‏ جستجوگر ایشان است که این خصوصیت در رباعی‏ها و دوبیتی‏ها بیش از غزل‏ها یافت می‏شود چنان که در این دو بیتی خود،به آن اشاره می‏کند:

«قصیده»مقصدش دنیا و آزه‏ «غزل»در بند گیسوی درازه

«دو بیتی»را بنازم با«رباعی» حدیث کوته سوز و گدازه

و این جست و جو از جنس نیاز است،جست و جوی هر آنچه که بتوان از وادی پاکی‏ها آن را یافت؛رباعی:

یک روز اسیر پیچ یک گیسوئیم‏ یک روز شهید تیغ یک ابروئیم

ما بین اسارت و شهادت ای دوست‏ خود می‏دانی که ما ترا می‏جوئیم

و همچنین در این رباعی:

ای کار من دلشده در هم از تو زخم است دلم ای همه مرهم از تو

گر جان دهمت چه می‏فزاید بر تو؟! ور بار دهی چه می‏شود کم از تو؟!

عشق و عرفان که معانی مختلفی از آن یافته‏ایم‏ واژه‏هایی هستند که تنها با انعکاس انوار الهی بر روح‏ و جان انسان‏ها متجلی شده و ظهور و ثبوت می‏یابد.

در طول تاریخ،انسان‏های زیادی مدعی عشق‏ و عاشقی شده و خود را صاحب عرفان می‏دانستند، اما بعدها همانان در عرصه عمل نشان دادند که نه، عاشقند و نه عارف؛و تنها از عشق،هوس و از عرفان هم تنها دکان آن را نشان داده‏اند.زیرا با معانی واقعی واژه‏های مذکور آشنا نبوده و نمی‏فهمیدند.شاید به جرأت بتوان گفت:که پس‏ از انسان‏های آسمانی و الهی(پیامبران-ائمه و جانشینان آنها)این شعرا بودند که به جست و جوی‏ معانی واقعی عشق و عرفان و معرفی آن به مخاطبان‏ خود پرداخته‏اند،که با اندکی تحقیق و بررسی‏ درخواهیم یافت که تا حدود زیادی نیز موفق بودند. «امیر علی مصدق»به واسطه شناختی که از او دارم‏ اتصال خوبی بین خود درونی‏اش با اشعار برآمده از آن ایجاد نموده و ما می‏توانیم طلوع معانی واژه‏های‏ مذکور را با ابیاتش حس کنیم:

عزیزان عشق دریایی عمیق است‏ که چون من صد هزارانش غریق است

از این یک واژه تنها سه حرفی‏ چه می‏دانی چه دلها در حریق است؟!

نه هر فهمی در این باریک باشد نه هر فکری در این معنی دقیق است

نه هر کس از قرن باشد اویس است‏ نه هر سنگ از یمن باشد عقیق است

هزاران بیت می‏سازند و سازند ولی تنها یکی بیت عتیق است

رباعی:

در سینه چاک رستخیزی دگر است‏ شهوت دگر است و عشق چیزی دگر است

بر هر کس و ناکس ندهم این دل را این مصر خراب را عزیزی دگر است

\*\*\*

رباعی:

عاشق نه ای و به عشق نزدیک نه ای‏ در معنی این لفظ تو باریک نه‏ای

تا کشته تیغ او نباشی بی شک‏ هرگز،هرگز لایق تبریک نه ای

\*\*\*

خواهی در وصل،بسته باشد،باشد یا این دل خسته،خسته باشد،باشد

گفتی که دل شکسته را داری دوست‏ خواهی دل من شکسته باشد،باشد

\*\*\*

دو بیتی

الهی حرف،حرف وصل بادا کتاب وصل ما بی فصل بادا

شنیدم می‏روی از کوچه ما الهی این خبر بی اصل بادا

\*\*\*

رباعی:

در آینه،من ذات ترا می‏جویم‏ در ذره و ذرات ترا می‏جویم

گر منکر خود شدم ببخشای که من‏ در نفی خود اثبات ترا می‏جویم

\*\*\*

دو بیتی

دلم آشفته تر از زلف بید است‏ سیه زلفم-سیه زلفم،سپید است

به فتوایم از این تاریخ تا بعد قتیل مهر مه رویان شهید است

\*\*\*

آرزوی هر مسلمانی است که فرصت و امکان‏ یافته تا حداقل یکبار به زیارت و طواف خانه خدا برود تا ضمن بجا آوردن این فریضه،از نتایج‏ حیات بخش آن نیز بهره‏مند گردد.حضور مستمر و تقریبا هر ساله‏های«مصدق»در مراسم عظیم حج‏ باعث شده تا او این حضور روانی را دستمایه اشعار خود،و بخصوص چند دو بیتی و رباعی کند و در ضمن،مخاطبان خود را به مصداق وصف العیش، نصف العیش به وجد آورد:

بی غل و غش و ساده و صاف آمده‏ایم‏ پروانه صفت ما به طواف آمده‏ایم

کردیم بسی گناه و با روی سیاه‏ بر درگه تو به اعتراف آمده‏ایم

\*\*\*

و:

و در راه تو احرام بلا می‏بندیم‏ پیوند دوباره با ولا می‏بندیم

روزی که امام عشق فرمان بدهد ما بار سفر به کربلا می‏بندیم

و:

آن روز که احرام بلا بربستند لبیک به لب ز قید دنیا رستند

در هجرت سرخ خویش یاران«منی» از«کعبه»به«کربلائیان»پیوستند

همه ما به دفعات شنیده‏ایم که می‏گویند انسان‏ به امید زنده است و شرط تداوم حیات انسان‏ها، امیدواری به آینده‏ای است که سلامت زندگی آنها را تأمین و تضمین کرده و در همین راستا انگیزه‏هایی‏ را فراهم سازد.

زمانی که جوامع انسانی مورد هجوم عوامل‏ طبیعی و غیر طبیعی محیط زیست خود قرار می‏گیرند،از اعماق وجود خویش امیدوارند تا نیرویی ما فوق همه قدرت‏های مهاجم،ظهور یافته‏ و در نتیجه برخورد قهر آمیز با نیروهای تهدید کننده، زندگی آنان را نجات دهد.اکنون که جامعه بشری‏ از سوی قدرت‏های ضد ارزشی مورد تهاجم واقع‏ شده و حیات مادی و معنوی انسان‏ها را تهدید می‏کند،ظهور منجی از مصادیق امیدواری مردم‏ جهت تداوم و استمرار زندگی آنان است که شیعیان‏ حضرت علی(ع)در این وادی،انتظار حضرت‏ مهدی(عج)را می‏کشند.موارد فوق در اشعار «مصدق»نیز موجود است که با طبع ظریف و شیوایشان بدان پرداخته‏اند:

رباعی:

ای پرده نشین،پرده ز رخ یکسو،زن‏ یکسو همه مرد منتظر،یکسو،زن

هر چند که انکار کنندت،اما از رونق تو کم نشود یک،سوزن

\*\*\*

رباعی:

یک روز به نفع ما فلق برگردد با تیغ برهنه مرد حق برگردد

با مردم پا برهنه به زین باشید ز آنروز بترسید ورق برگردد

پس از مطالعه اشعار«مصدق»آنچه نگارنده را بیش از همه تحت تأثیر قرار داده و زبانم را به تحسین‏ گشود،صراحت گفتار همراه با تواضع و فروتنی‏ در برابر مخاطب است که بارزترین آنها غزلی به نام‏ «عرضه مختصر»است که در قالب درد دل و جهت‏ بیان آلام جامعه خود برای عالی‏ترین مقام سیاسی‏ کشور سروده است.

آنجا که(بر طبق اطلاع موثق در مراسم دیدار ادیبان و هنرمندان با رهبر)در حضور مقام معظم‏ رهبری می‏ایستد و چنین عرضه می‏دارد:

سینه پر درد و ملال است چه پنهان از تو دولتم رو به زوال است چه پنهان از تو

خوردن باده حرام است ولی خوردن خون‏ سخت در سوق حلال است چه پنهان از تو

قامت از بار گرانی شده خم مردم را قد ما نیز هلال است چه پنهان از تو

خون ما را سر بازار بریزند و کسی‏ نیست پرسد،چه قتال است؟چه پنهان از تو

بین مسکین و غنی فاصله بی حد شده است‏ جان ما جای سؤال است چه پنهان از تو

این نه قیل است و نه قال است،خدا می‏داند مختصر عرضه حال است چه پنهان از تو

قفل بر لب مزنیدم که کلید در صبح‏ بانک تکبیر بلال است چه پنهان از تو

به راستی آیا چنین شاعرانی انقلابی با مدیحه‏ سرایان شعر گو قابل مقایسه‏اند؟

البته مشاهده چنین خصوصیاتی از پیروان‏ حضرت حسین بن علی(ع)جای هیچ تعجب و شگفتی نیست.

\*اخلاص در واژه‏گزینی تقدمی‏ است بر رعایت قواعد فنی شعر و این خصلت زمانی روی خواهد داد که سراینده شعر آنچنان در حالت سرمستی فرو رفته باشد که کوچکترین نگرانی در او نسبت به آرایش و نظم شعری‏ پدید نیاید.

پس شایسته است در سالی که به نام آن آزاد مرد تاریخ(سال عزت و افتخار حسینی)مزین گشته، اشعاری را که«امیر علی مصدق»در وصف سالار شهیدان و اهل بیت سروده،با هم مرور نماییم:

به شکوهترین ستاره در خون غلتید وان کودک شیر خواره در خون غلتید

منظومه آسمان گسسته است مگر هفتاد و دو ماهپاره در خون غلتید

و

در معبد عشق جان فدا باید کرد یعنی به حسین(ع)اقتدا باید کرد

بی سر به لقای یار می‏باید رفت‏ دینی است که اینگونه ادا باید کرد

و

وا فریادا!ز داغ وا فریادا! قد قامت عاشقان به خاک افتادا!

هفتاد دو سر بریده؟وا بیدادا! ای شمر!بریده هر دو دستت بادا!

و

خون و من و هر دو دیده خویشاوندیم‏ در ریختن اشک سخاوتمندیم

در راه تو یا حسین(ع)ما از دل و جان‏ احرام به سبک لاله‏ها می‏بندیم

و

در مسلخ شب شهاب قربانی شد ماهی به کنار آب قربانی شد

هفتاد ستاره در شبی با یک ماه‏ در مقدم آفتاب قربانی شد

اخلاص در واژه گزینی تقدمی است بر رعایت‏ قواعد فنی شعر و این خصلت زمانی روی خواهد داد که سراینده شعر آنچنان در حالت سرمستی فرو رفته باشد که کوچکترین نگرانی در او نسبت به‏ آرایش و نظم شعری پدید نیاید.

اینچنین حالتی هر چند در صورت استمرار و تبعیت گسترده باعث ورود لطمه بر اشعار فارسی‏ خواهد شد اما عکس چنین وضعیتی نیز قابل تحمل‏ نیست و علاوه بر آن به سختی می‏توان معانی‏اش را باور کرد.

برخی از غزل‏های«امیر علی مصدق»،مصداق‏ موارد فوق‏اند.دل مشغولی او بر سر مغازله واقعی‏ با معنی و روح شعری در پاره‏ای موارد غفلت‏های‏ کوچکی از خود بر جا گذاشته و توان حقیقی خود را بیش از ظاهر بر باطن اشعار مصروف داشته‏ است.

همانطور که ذکر شده این مسئله مربوط به چند غزل از نوزده غزل او می‏شود و آن هم در پاره‏ای از ابیات.

دنیا محل گذر است و هر آمدنی را بی شک‏ رفتنی خواهد بود.ره توشه این آمد و رفت چیست؟ اینکه مناظری را به تماشا بنشینیم و در وقت رفتن‏ حسرت را با خود به ارمغان ببریم؟حتی تصورش‏ هم ملال‏آور می‏باشد زیرا تا زمانی که معرفت و شناخت،متاع گران این دنیای خاکی محسوب‏ گردد،ره توشه این سرا نیز اگر از همان جنس باشد دلپذیر به نظر خواهد رسید:

دو بیتی:

دلم در سینه آهی کرد و بگذشت‏ و خود را خاک راهی کرد و بگذشت

جهان یک پنجره دارد که هر کس‏ ز در آمد نگاهی کرد و بگذشت

\*\*\*

رباعی:

در موج حوادث زمان گم شده‏ایم‏ محتاج به یک غنچه تبسم شده‏ایم

درماندگی ما بنگر تا به کجاست؟! قربانی یک خوشه گندم شده‏ایم

\*\*\*

رباعی:

روزی که پر از مرگ،ریه خواهد شد ترکیب من و تو تجزیه خواهد شد

هشدار که مار و مور در بستر گور القصه ردیف و قافیه خواهد شد

در پایان امیدوارم که شاعر عزیز ما جناب آقای‏ «مصدق»به آرزوی خویش نائل شده و شاهد آثار دیگری از او باشیم.

آنگونه که آرزوی خود را چنین بیان می‏کند:

نمی‏خواهم چو اقیانوس باشم‏ که بر هر ساحلی پابوس باشم

دلم می‏خواهد از بهر غریقی‏ به شب سوسوی یک قانوس باشم